

متن سخنرانی
استاد محمدرضا عابدینی

با موضوع بازخوانی منشور روحانیت ۲
در درس اخلاق هفتگی



۱۴۰۴/۲/۱۷

تمحیر
TAMHIS.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوُثِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.» (دعای سلامتی امام زمان (عج)).

ان شاء الله از یاران و یاوران و بلکه سرداران حضرت باشیم. صلواتی سردارانه مرحمت فرمایید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. هرچقدر اشتیاق داریم، ان شاء الله زیارت بامعرفت امام رضا (علیه السلام) در دنیا روزی ما شود و در آخرت، شفاعت حضرت ان شاء الله شامل حال ما گردد. به قدر اشتیاقمان به زیارت و احتیاجمان به شفاعت، صلوات دوم را بلندتر مرحمت فرمایید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. تمامی عشق و علاقه خود را به حضرت زهرا (سلام الله علیها) با صلوات بر محمد و آل محمد ابراز کنیم: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

مقدمه: اهمیت پیام رهبری در باب حوزه علمیه

پیش از ورود به بحث حدیث معراج، نکته‌ای را در خصوص پیام اخیر مقام معظم رهبری درباره حوزه علمیه به استحضار دوستان عزیز می‌رسانیم و از ایشان تشکر می‌کنیم که با نگاهی عمیق، هم آسیب‌شناسی گذشته و هم توانمندی‌های پیشین را در پیامی کوتاه متذکر شدند و افق‌های آینده را نیز روشن ساختند. این پیام باید بسط یابد و ان شاء الله آن بعثتی که حوزه در قبال این مأموریت بر عهده دارد، محقق گردد. این مسئولیت نه توسط رهبری بر عهده ما گذاشته شده و نه اینکه پیش از این بر عهده ما نبوده است؛ بلکه ایشان این مسئولیت و مأموریت را شفاف‌سازی کرده‌اند. وگرنه این وظیفه بر عهده حوزه بوده و بلکه فراتر از این نیز هست، تا این مقداری که رهبری در این پیام مرقوم فرموده‌اند. چند نکته کوتاه را از این پیام که امروز در برنامه «سمت خدا» نیز به آن اشاره شد، عرض می‌کنیم.

نقشه الهی و تأسیس نوین حوزه علمیه قم

۱. حکمت الهی در بازسازی حوزه علمیه

نکته اول اینکه حقیقتاً، هر اقدام خدای سبحان بر اساس نقشه‌ای دقیق، مبتنی بر حکمت و علم الهی، محقق می‌شود و هیچ‌کدام گراف، بی‌علت و بی‌حکمت نیست. اینکه حوزه علمیه در یک صد سال اخیر، بازسازی عظیمی یافته است – تا جایی که شاید اطلاق تأسیس دوباره بر آن بی‌جا نباشد، حتی با وجود سابقه مثلاً دویست ساله حوزه‌های علمیه شیعه به‌طور کلی – و اینکه بگوییم حوزه قم در این صد سال اخیر واقعاً تأسیس دوباره شده، سخن به جایی است. این امر نشان‌دهنده مأموریت عظیمی است که خداوند در این دوره، طبق نقشه الهی، بر عهده قم و حوزه علمیه قم و به تبع آن، برای سایر حوزه‌های مرتبط قرار داده است.

۲. مقابله با هجمه همه جانبه علیه دین

این مأموریت در پاسخ به آن جریان هجمه شدید اندیشه‌ای و میدانی بود که از همه جوانب بر نگاه دینی و مذهبی وارد شده بود؛ به طوری که پیش از انقلاب اسلامی و قبل تر از آن، اگر کسی می خواست اظهار دینداری کند، اجمالاً برای او دشوار بود و احساس شرمندگی می کرد. تمامی هجمه‌ها، از فلسفه‌های گوناگون غربی گرفته تا عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی، به ویژه امروز با ظهور رسانه‌ها و سازوکارهای نوین، همگی در خدمت نظام شیطانی غرب قرار گرفته بودند تا اساس دین را هدف قرار دهند؛ به خصوص دینی که نجات بخش و بشارت دهنده است و در تقابل با فرهنگ دنیاگرایی غربی قرار دارد. آن‌ها در صدد نابودی این دین بودند. خدای سبحان، رسولی را مبعوث کرد که این رسول، حوزه علمیه قم بود.

استمرار بعثت و نقش علمای دین

۱. از خاتمیت نبوت تا نیابت عامه

درست است که خاتمیت نبوت با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرا رسیده بود، اما آن سیر بعثت، یعنی برانگیخته شدن، پس از جریان خاتمیت، در نظام وصایت خود را آشکار ساخت. حضرات معصومین (علیهم السلام) یکی پس از دیگری این مسیر را ادامه دادند تا دوران غیبت صغری که چهار عالم بزرگ به طور خاص نایب ایشان بودند. سپس در دوران غیبت کبری، به صورت عام و نیابت عامه، با بیان خصوصیات وجودی که باید علما داشته باشند، خداوند این جریان مقابله را بر عهده علما نهاد.

۲. حوزه علمیه، محل رشد و تعالی عالمان

عالمان، محبتشان، رشدشان، نموشان، تولدشان، بلوغشان و رسیدن به کمال و «اشدیتشان» در حوزه علمیه محقق می شود. حوزه به عنوان جایگاهی رفیع و عظیم، محلی است که خدای سبحان ملائکش را در آن آمدو شد می دهد. همان گونه که در روایات آمده است: «إِنَّ أَمَلًا لِكَلَّةٍ لَتَصْعُجُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا يَصْنَعُ» (بحار الأنوار، جلد ۱، صفحه ۱۷۷)؛ یعنی ملائکه بال هایشان را برای طالب علم می گشایند و در خدمت او قرار می گیرند. این برای طالب علم واقعی است، نه کسی که علم را امری ضمنی می پندارد، اگرچه آن هم ممکن است آثاری داشته باشد. خداوند می فرماید - یا روایت

می فرماید – ملائکه بال هایشان را زیر پای او پهن می کنند و او بر «أَجْنَحَةَ ملائکه» پا می گذارد. «أَجْنَحَةَ ملائکه» یعنی قدرت، سلطه، تدبیر و حکمت. پا گذاشتن بر آن یعنی وجود این طالب علم، علمی و حکیم می شود و سلطه علمی الهی پیدا می کند. پس حوزه های علمیه محل بال درآوردن انسان است؛ «أُولِي أَجْنَحَةِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» (فاطر: ۱) که مراتب بال درآوردن در حوزه محقق می شود.

مأموریت آخرالزمانی حوزه علمیه

۱. اتصال امت ها به افق آخرالزمان

این رشد در حوزه، با یک مأموریت آخرالزمانی بسیار عظیم همراه است. در جلسه ظهر توضیح داده شد که تمام انبیا و اولیا و اوصیای الهی در دوران خود، یک مأموریت مربوط به زمان و امت خویش داشتند و مأموریت دیگری نیز بر عهده آنان بود و آن، اتصال امتشان به امت آخرالزمان بود؛ یعنی ایجاد نگاه و افق آخرالزمانی در وجودشان و ایجاد اثر آخرالزمانی در امت های گذشته. لذا بدون اینکه دقیقاً بدانند چیست، می دانستند که امتی خواهد آمد و در این امت، اشخاص شاخصی- وجود دارند و با توسل به این اشخاص شاخص، مسائل خود و عشق و شوقشان را شعله ور می ساختند. چنانچه در مورد حضرت یوسف (سلام الله علیه) شنیده اید که وقتی به زلیخا گفت: «چه چیزی تو را به این ذلت کشاند؟» پاسخ داد: «آن زیبایی و عشقی که از تو در دل من افتاد.» حضرت یوسف فرمود: «اگر پیامبر آخرالزمان را که از من برتر است، می دیدی چه می کردی؟» زلیخا گفت: «عشق او به دلم افتاد.» حضرت یوسف فرمود: «تو که او را ندیده ای، از کجا می گویی؟» گفت: «چون تو گفتی و تو برای من صادق هستی.» ببینید، این گونه حضرت یوسف (سلام الله علیه) عشقی را که در دل زنی نسبت به خود ایجاد شده بود، به یک عشق آخرالزمانی سوق می دهد. این ها بی اثر نبوده است. وقتی طلب آن حقیقت آخرالزمانی در

وجود کسی- ایجاد می شد، حرکتش مطابق آن طلب شکل می گرفت و محصولش در زمان خودش محقق نمی شد. لذا کسانی که در دوران انبیای گذشته، این طلب آخرالزمانی را پیدا کرده بودند، حیاتشان ادامه دارد و شاید عده زیادی از آنان در رجعت بازگردند و تحت حاکمیت آن ولی الهی آخرالزمانی، باقیمانده رشد خود را محقق سازند.

۲. ما در متن آخرالزمان و حاملان پرچم آن هستیم

در آن زمان، همه آن ها شوق این حقیقت را داشتند، اما ما در این زمان، یعنی در دوره آخرالزمان، واقع شده ایم. آن چیزی که همه انبیا و اوصیا و مردمان مؤمن شوقش را داشتند، ما در آن قرار گرفته ایم؛ و نه فقط واقع شده ایم، بلکه حامل «آخرالزمانی کردن» مردم نیز شده ایم؛ یعنی پرچم آخرالزمانی شدن را هم به دوش گرفته ایم. می دانید این چقدر سنگین است؟ آن حقیقتی که همه منتظرش بودند و وعده نهایی خدای سبحان است و تمام عالم را به خاطر تحقق آن وعده خلق کرده است، پرچمش را بر دوش عده ای نهاده اند تا مانند انبیا و اوصیا و اولیا، مردم را به آن کمال نهایی برسانند. این مسئولیت اکنون بر دوش ما، یعنی ما طلبه ها، قرار گرفته است؛ به عنوان مرکزی که پرده آخر عالم وجود را رقم می زنیم و ما طلبه ها پرچم داری آن را بر عهده داریم. مردم در این زمان در حال حرکت اند و حوزه نیز این پرچم داری را انجام می دهد. یعنی آن پرچمی که همه انبیا برافراشته بودند و دست به دست تا امروز به ما رسیده

است، امروز در دست ماست. ما این پرچم را حرکت می دهیم و می خواهیم
مردم را [به سوی هدف نهایی] سوق دهیم.

سنگینی بار مسئولیت و لزوم جهاد فرهنگی

۱. احساس سنگینی تکلیف الهی

در این صورت، وظیفه امروز ما نسبت به مردم چقدر سنگین می شود؟ این بار عظیمی که انبیا در طول چند هزار سال، ذره ذره، قطره قطره و قدم به قدم پیش برده اند، و انسان ها را پله پله به کمال رسانده و جلو آورده اند، این پرچم به عنوان مجموعه همه آن پرچم ها که با هم متحد شده اند، امروز بر دوش ماست. آیا سنگینی این بار و این تکلیف را احساس می کنیم؟ این همه باری که وقتی امامت به امامی منتقل می شد یا رسالت به نبی ای می رسید، [احساس می کردند]. چنانکه می فرماید: «از سنگینی باری که از اکنون بر دوشم آمد، احساس کردم که از حالا به بعد من امام شدم.» می پرسند: «از کجا فهمیدید؟» می فرماید: «از آن سنگینی باری که به دوشم آمد.» باینکه قبلاً هم احساس تکلیف داشتند، اما ناگهان [این سنگینی مضاعف می شد]. آیا ما این بعثتی را که در وجودمان شکل گرفته — این بعثت یعنی طلب شدن، یعنی زیر این بار آمدن — با تمام توانمان دنبال می کنیم تا این بار را به مقصد برسانیم، یا با این پرچم بازی می کنیم؟ بازی کردن با این پرچم، یعنی بازی کردن با چند هزار سال خون انبیا، خون دل و خون انبیای الهی، اوصیا، عالمان، مردمان با اخلاص و

مجاهدت‌ها؛ که همگی ذره‌ذره و قدم‌به‌قدم این پرچم را به جلو رانده‌اند تا به این پرده آخر رسیده و در دست ما قرار گرفته است. و اکنون ما می‌خواهیم این پرچم را به دست آن نهایی‌ترین ذخیره‌ای که خدای سبحان قرار داده است، برسانیم.

۲. نمایندگی امام زمان (عج) و لزوم احساس جهاد

ما اکنون نماینده او هستیم؛ یعنی ما اکنون به نمایندگی از امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) مردم را حرکت می‌دهیم و دعوت می‌کنیم. ما این پرچم را به نمایندگی از امام زمان (عج) پیش می‌بریم؛ امامی که نماینده و نتیجه چند هزار سال تلاش مؤمنین و خون‌دل‌ها و خون‌هایی است که بر زمین ریخته و خورده شده است. از خون دلی که خورده شده، [تا این] طاعون نگاه کمالی به اینجا رسیده است. آیا این سنگینی، این بار را احساس می‌کنیم؟ در این صورت، ببینید انسان چقدر باید توان به کارگیرد و چقدر باید احساس جهادی کند تا اینجا به عنوان مجاهد فرهنگی قدم بردارد. یعنی فراتر از مبلغ. مبلغ در حالت عادی است، اما آنجا که این تبلیغ و اقامه دین، جهاد می‌شود، ببینید [چه عظمتی دارد].

۳. غفلت از سرمایه عظیم حوزه

این رشدی که خدای سبحان در حوزه ایجاد کرده، چون ما در آن قرار گرفته ایم، احساسش نمی کنیم؛ مانند ماهی در دریا هستیم که آب را احساس نمی کند، چون درون آب است. این جریانی که ما اکنون در حوزه هستیم، بودن ما و حشر دائمی ما – چه آنهایی که طلبه هستند و چه آنهایی که حقیقتاً با طلبه ها محشورند – چون عادت شده، نمی دانیم که این چه سرمایه عظیمی است که ایجاد شده و خداوند ما را در چه وادی و سیل عظیمی قرار داده است. سیلی که قدرت ریشه کن کردن تمام نظام ظلم و تمام نظام بی دینی را در خود دارد. دشمن بهتر از ما این را شناخته است؛ لذا تمام تدابیرش برای تخریب این [مرکز] است. تمام هجمه هایش برای این است که این مرکزی که دائماً عده ای را تغذیه می کند [نابود شود].

ثمرات حوزه و الگوی مجاهدان

۱. پرورش یافتگان مکتب حوزه، پرچم داران جهانی

و این عده، یکی می شود امام خمینی (رحمة الله علیه) که این گونه اقامه دین می کند؛ یکی می شود علامه طباطبائی که در دفاع از دین و تهاجم فرهنگی در نظام دین، [نقش ایفا می کند]؛ یکی می شود حضرت آقا (مقام معظم رهبری) که این گونه پرچم ولایت را برافراشته نگه می دارد؛ یکی می شود شهید سید حسن نصرالله که پرچم مجاهدت دینی را با افتخار و عزت در منطقه بلند می کند و چشم جهان را روشن می سازد؛ یکی می شود شهید حسین الحوئی، از شهدای یمن که توانست یمن را این گونه انقلابی کند و [اکنون] کسانی هستند که با او مرتبط اند؛ یکی می شود در پاکستان، شهید یا مرحوم عارف حسینی که آنجا توانست پرچم حوزه را برافراشته نگه دارد. این ها کسانی بودند که در حوزه قم درس خواندند؛ چه شهید حوئی، چه شهید عارف حسینی، چه شهید سید حسن نصرالله و چه بزرگواران دیگری که در عراق، از این حوزه تغذیه و رشد کردند و در اقامه دین پرچم دار شدند. این ها پرچم را به دوش گرفتند و جلو تر بردند.

۲. وظیفه امروز ما و میراث خون شهدا

اما وظیفه ما که امروز هستیم [چیست]؟ فقط همین شهدا نبودند. در طول تاریخ، چقدر خون‌های عظیم و نفوس زکیه‌ای به زمین ریخته شده تا این پرچم حفظ شود. چه خون دل‌ها، مهجوریت‌ها و تبعیدهای کشیده شده تا این پرچم حفظ شود. اگر می‌بینیم امروز پرچم دار ما، خود امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) است و نایب عام ایشان، حضرت آقا، این پرچم را بر عهده گرفته‌اند، ساده نگیریم. این بیانیه، مانند «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنْصُرُنِي؟» (مقوله مشهور منسوب به امام حسین (ع)) امام حسین (علیه السلام) است که [فرمود]: «أَمَّا مِنْ مُّغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ؟ أَمَّا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟» (مقوله مشهور منسوب به امام حسین (ع) در روز عاشورا). اکنون یک درخواست کمک است برای اینکه این پرچم به مقصد برسد. یعنی بخشی-از آن، اخباری است، اما این اخبار در حقیقت انشائی است. یعنی آنچه می‌گوید این‌گونه است، یعنی باید بشود. این «باید» است، منتها با زبان خبر بیان می‌شود. اما اگر ما این را از زبان امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) می‌شنیدیم، آیا همین طور راحت عبور می‌کردیم؟ اگر حضرت می‌فرمود مقدمه آمدن من این است که ابتدا حوزه مبعوث شود، به بعثت رسالت خودش عمل کند و آنچه بر عهده دارد انجام دهد، و اگر می‌فرمود این آغاز ظهور و مقدمه ظهور است، اگر امام زمان (عج) این را می‌فرمود، آیا ما باز هم همین طور بودیم؟ این هم نیابت است، این هم زمینه‌سازی است و این هم با همان نگاهی است که از تعالیم دین و از متخصص آن بیان می‌شود.

ضرورت ورود نخبگان و باور به توانایی‌ها

۱. حوزه، طراح نقشه آخرالزمانی

لذا سنگینی این تکلیف را باید بر دشمنان احساس کنیم. باید نخبه‌ترین‌ها اکنون به حوزه بیایند که احساس کنند آینده جهان – با تعبیری که مقام معظم رهبری دارند که آن ذخیره بشریت در حوزه علمیه است – حوزه علمیه در حال طراحی نقشه آخرالزمانی خدا و آن تمدن عالی بشریت و مبارزه با تمام نحله‌ها و مذاهب و مکاتب فاسد است. این [مبارزه] توسط حوزه انجام می‌شود. ما چون در آن غرقیم، نمی‌دانیم. عرض کردم، مرحوم علامه طباطبایی کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را می‌نویسد، حدود نود سال است که کسی نتوانسته پاسخی برای آن بیابد که بگوید حرف غلطی است. یعنی توانست جریان مارکسیسم و جریان‌های مختلفی را که در آن دوران نوظهور و شدید شده بود، با بیانی دقیق و دینی، مبتنی بر معارف دینی، پاسخ دهد و هنوز هم به روز است و هیچ حرفی از آن نسخ نشده است. گاهی قرآن است که نسخ نمی‌شود، وحی است؛ اما گاهی عالمان هستند که با وجود عالم بودن، چون متصل به قرآن و سنت هستند، می‌توانند مطابق آن‌ها و با برداشت از آن‌ها، کلامی فرازمانی پیدا کنند و بر زمان سوار شوند.

۲** آیا کوشش ما با سنگینی این بار سازگار است؟**

خب، این تکلیفی که امروز بر دوش تک تک ماست و این همه پیشرفت کرده، آیا با کوشش ما، به این اندازه‌ای که داریم، سازگار است؟ یعنی این کوشش، پاسخ این همه سنگینی بار را می‌دهد؟ آیا ما که آمده‌ایم، احساس این تکلیف اجتماعی و جمعی حوزه را برای این پرچم عظیم داریم؟ امروز احساس اینکه غمخوار تک تک مردم در عالم هستیم – یعنی هرکسی – در هر گوشه عالم هست، ما احساس می‌کنیم وظیفه داریم نسبت به او، تکلیف داریم که باید تبیین داشته باشیم تا او را هم نجات دهیم – آیا این غمخواری و این حالت دلسوزی در ما ایجاد شده یا بی تفاوتیم؟ اگر خونی در اثر جهالت در جنگ‌هایی که می‌شود ریخته می‌شود، آیا ما غصه می‌خوریم که اگر زودتر اقدام کرده بودیم، شاید می‌توانستیم [مانع شویم]؟ ببینید، ده‌ها سال، بلکه بیش از صد سال، اوس و خزرج با هم نزاع داشتند و خون می‌ریختند. پیامبر (ص) که آمدند، دیگر خونی بین آن‌ها ریخته نشد. یعنی آن جهالت‌ها با بیدار شدن فطرت، کنار زده شد.

۳. باور به پاسخگویی دین و نگاه جهانی

این همه خونریزی که با قلدری در عالم می شود، اگر حرف دین درست مطرح شود و درست جا بیفتد، چون بر اساس زبان فطرت است، پذیرش دارد. منتها ما خودمان را در مقابل دیگران می بینیم و لذا حرفمان هم گاهی از خودمان عبور نمی کند، بلکه در خودمان هم [اثر نمی گذارد]. نگاه پرچم داری امام زمان (عج) نگاهی جهانی است، نه نگاه کشوری، نه نگاه منطقه ای و نه نگاه فقط به مسلمانان؛ بلکه نگاه به اینکه ما پرچم دار امام زمانیم، یعنی دلسوز همه عالمیم. و هرکجا در عالم جهالت و ظلم باشد، ما غصه می خوریم و دنبال این هستیم که کاری بکنیم، اگر از ما کاری برآید. باور به اینکه ما می توانیم اثر جهانی داشته باشیم، بسیار در قدم های استوار برداشتن مؤثر است. چون نگاه ما این است که ما کجا و مردم عالم کجا! اگر پیامبر (ص) می خواست این گونه نگاه کند، اگر اولیای الهی می خواستند این گونه نگاه کنند، باید در خانه و شهر و محل خود می خزیدند. اما نگاه این است که خداوند هدایتگری همه عالم را برای امت اسلامی قرار داده و این اسلام را هم پاسخگوی همه نیازهای آن ها قرار داده است. لذا هر نیازی دارند، در این دین هست. باور به اینکه این دین پاسخ همه نیازهاست و نیاز همه در این دین اجابت شده است، اول باید در خودمان ایجاد شود. وقتی این باور ایجاد شد، آن موقع وقتی کلام را شما نقل می کنید، دیگران به آن باور پیدا می کنند، چون خودتان باورش کرده اید. «سخنی کز دل برآید، لاجرم بر دل نشیند.» اما در ما هنوز این باور ایجاد نشده است. یعنی احساس می کنیم اسلام... یعنی می تواند؟ هنوز برایمان سؤال است

که آیا اسلام می تواند مشکلات ما را حل کند؟ حالا کشورهای اروپایی را هیچ، [مشکلات] خودمان را می گوئیم. آیا اسلام پاسخ همه [مشکلات] است؟ یعنی تمام این ها در نقشه الهی دیده شده است. تمام فسادها، جهالت ها و همه ظلم ها دیده شده و پاسخ داده شده است. همه اش در درون این دین قرار داده شده است. «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس: ۱۲). «وَلَا رَظْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام: ۵۹). اگر این باور صورت بگیرد، حقیقتاً قدم، سست می شود یا چون باور نداریم، ثبات قدم نداریم؟

نیاز ذاتی بشر به دین و اعتماد به نفس جهانی

۱. برتری ذاتی دین بر سایر فضائل

این باور به داشته‌ها و باور به اینکه مردم دنیا در ذاتشان نیاز به دینی دارند که ما پرچم دار آن شده‌ایم. در ذاتشان! تمام تکنولوژی‌ها، فناوری‌ها و همه پیشرفت‌های علمی، فضایل انسانی است، اما اگر فضیلت باشد، تازه فضائل است. اما دین، ذات انسان را می‌سازد، درحالی‌که بقیه، فضایل انسان را [شکل می‌دهند]. اگر ما در فضایل هم بعضی - جاها عقب‌تر باشیم، اما بدانیم در آن ذاتی که آن‌ها نیاز دارند، آن پرچمی است که ما باید بلند کنیم. چقدر اعتماد به نفس انسان در حرکت جهانی‌اش قوی می‌شود که ببیند او در ذاتش به ما محتاج است! بر فرضی که اگر ما احتیاج هم داشته باشیم، در چه چیزی به او محتاجیم؟ در فضایل [اکتسابی]. [اما او] در کمالات ذاتی [به ما محتاج است]. این‌ها چقدر با هم فرق می‌کند! ولی ما این را نداریم، مرعوبیم. یعنی وقتی می‌بینیم، آن حالت اعتماد به نفس، آن قوت و قدرت، آن ثبات قدم در ما نیست. آن حالت و وزن این مأموریت بر دوشمان احساس نمی‌شود.

۲. بعثت درونی و فوران اراده

اگر این احساس می شد، آن وقت می دیدید یک طلبه که وارد حوزه می شود، ناگهان احساس بعثت می کند. احساس می کند که - به تعبیری که مقام معظم رهبری دارند - انبیا با اینکه همه شان اهل مجاهده بودند، اما وقتی مبعوث به نبوت و رسالت می شدند، ناگهان مانند آتشی - که فوران کرده، این جور پر اراده و پرانگیزه می شدند. ببینید، آن مرتبه ای که آدم مجاهد است، اما ناگهان با این بعثت، چه می شود؟ یک آتش شعله ور می شود که دیگر چیزی جلودارش نیست، از شدت اراده. این آتش در وجود ما نگرفته است. بلکه گاهی با شوق می آییم، اما کم کم مانند زغالی که رو به خاموشی می رود، سرد می شویم. بلکه آن ذره اولیه شعله هم در وجودمان خفته می شود. این نشان می دهد که مأموریت را احساس نکرده ایم، در دور خودمان می خزیم.

افق دید جهانی و تأثیر آن بر همت توان

۱. دوران بلوغ حوزه و مسئولیت خطیر ما

این نگاه در پیام امروز رهبری وجود دارد. حالا با این نگاه ببینید، کاری که حوزه تا به حال کرده، در دوران جنینی اش، تولدش و رشد اولیه اش، این همه کار از آن برآمده است. اکنون دوران بلوغ حوزه است که به یک بلوغ رسیده و دارد به سمت «اَشُدِّیت» خود، که حدوداً بین سی و چند سالگی تا چهل سالگی است، یعنی به سمت کمال عالی اش قدم برمی دارد. ببینیم ما کجای کاریم؟ جا نمائیم. عده ای مانند شهید سید حسن نصرالله و امثالهم، این مسائل را جلو بردند. این ها پرچم را رساندند، آن قدری که به عهده این ها بود، تکلیف را ادا کردند. این آتش را شعله ور کردند و شعله اش را از منطقه ای به جهانی تبدیل کردند. این شعله ور کردن، ببینید چقدر کارها [انجام داده]. یعنی چقدر با جریان شهید سید حسن نصرالله عزیز ما، شهید سلیمانی ما، این ها چقدر توانستند این پرچم را جلوتر ببرند. ببینید، شهید سلیمانی جاده را صاف کرد، خیلی راه را هموار کرد، جلو برده، پرچم را زده، خاک ریزهای جلو را فتح کرده و به ما می گوید: «بیااید شما اینجا تثبیت بشوید. بیااید آن تکلیف تبلیغی و بیان و بلاغ و اقامه [دین] را انجام دهید.» یعنی او جلو رفت، جلو رفت، فتح کرده، خط های مقدم را

پشت سر گذاشته، آن‌هایی را که دشمن جلوی راه قرار داده بود [کنار زده]، پرچم را برده خیلی جلو به اهتزاز درآورده است. اما ما که باید پشت سر برویم تا تثبیت کنیم، تا آن را جا بیندازیم، ما عقب مانده ایم، ما نرفته ایم. ما این احساس را نداریم، ما باور نداریم. این اعتماد به نفس ما نیست که ما تأثیر جهانی داریم. این تأثیر را باور نداریم.

۲. تأثیر افق دید بر اراده و استقامت

یعنی اگر یک نفر که وارد حوزه می‌شود، از روز اولی که وارد می‌شود، نگاه جهانی را جلوی افق چشمش ببیند، چقدر اراده انسان قوی می‌شود! اگر من از اینجا بخواهم به تهران بروم، وقتی مثلاً به حسن آباد که بیست، سی کیلومتر مانده به تهران می‌رسم، خسته می‌شوم که چرانمی‌رسیم. اما اگر بخواهم به مشهد بروم، کجا خسته می‌شوم؟ نیشابور خسته می‌شوم. چون افقم را دورتر قرار داده‌ام. اگر کسی - افقش را - یک طلبه‌ای که فقط در شهر خودش بخواهد حداکثر تأثیرگذار باشد - قرار دهد، مقداری زحمت می‌کشد و اراده دارد. اگر ببیند می‌خواهد در کشورش تأثیرگذار باشد، طور دیگری احساس مسئولیت و توان می‌کند. اگر نهضتش را جهانی ببیند، آن‌هم نه فقط برای زمان امروز، بلکه تأثیرگذاری‌اش را از ابتدای عالم که همه انبیا بودند، ببیند - که همه آن‌ها مقدمه بودند تا امروز به دوش این برسد، یعنی همه آن‌ها مقدمه بودند که این پرچم را مانند دو امدادی به بعدی و بعدی برسانند تا به اینجا برسد و من باید به آن [نقطه نهایی] برسانم - این نگاه جهانی اگر دیده شود که ما نسبت

به مردم امروز، بلکه نسبت به تمام مردمانی که بعد از این خواهند آمد، نقش و تأثیر داریم و تأثیرگذاریم؛ اگر این نگاه بردوش طلبه احساس شود و با این انگیزه وارد حوزه شود، ببینید چقدر توانش مضاعف می شود.

۳. حکایت دانشجوی باهمت و قدرت شوق

من یک مثالی برایتان زدم تا خستگی تان هم برطرف شود، وقت هم گذشت، الان تمام می کنم. گفتم یک دانشجوی بود، این بنده خدا خیلی دانشجوی باهوش و بااستعدادی بود. یک بار رفتیم آنجا، گفت: «حاج آقا، اگر می شود بیایید اتاق ما.» ما رفتیم اتاقش. [گفت:] «من سحری نمی خورم، بی سحری روزه می گیرم. بلند شوم سحری بخورم، خوابم می پرد، سردرد می گیرم، دیگر نمی توانم.» خیلی هم امپیدی بود و هوش و استعدادش زیاد بود. دو رشته قبول شده بود. می گفت: «بعد از نماز [صبح] که شما رفتید نماز خواندید و آمدید مرا صدا کنید.» در همان اتاق، روشویی بود. همان جا چشم باز نمی کرد، بلند می شد سریع [وضو] می گرفت، یک نماز تند می خواند و می خوابید که خوابش نپرد و سردرد نگیرد. سال بعد هم همین جوان گفت: «حاج آقا، پارسال آن چند شب بود، امسال هم [تشریف بیاورید].» گفتم: «عیبی ندارد.» رفتیم چند شب، باز امسال. ولی یک تغییری کرده بود. با دختری نامزد کرده بود که او هم در همان دانشگاه بود، منتها در خوابگاه دختران، با فاصله مثلاً بیست دقیقه پیاده روی. این آقا دو ساعت [قبل از سحر]، غذای خوابگاه را نمی خورد. آن دختر خانم، دو ساعت قبل از اذان، یک غذایی را آماده می خرید.

دو ساعت قبل از اذان بلند می شد، این را فرآوری و آماده می کرد، می برد از پشت نرده می داد دست آن خانم، چون خانم ها حق نداشتند بیرون بیایند و محدودیت ساعت خروج در خوابگاه داشتند. بعد می آمد، بچه های چند اتاق دیگر را هم صدا می زد. شب ها ژتون های آن ها را هم گرفته بود. غذا را می گرفتند، می آوردند، پهن می کردند، بچه ها می آمدند می خوردند. بعد به بچه ها گفت: «بچه ها، امسال ظرف شستن هم مهمان من!» که این دیگر خیلی ایثار بود، چون ظرف شستن برای پسرها، وقتی غذا در ظرف گرم می شود و می سوزد، یعنی آن ظرف به بایگانی می رود تا تمام ظرف ها تمام شود و مجبور شوند بشویند. آن وقت خیلی سخت بود. من این ها را که می گویم، بیست و چند سال در خوابگاه ها زندگی کرده ام و دیده ام، ملموس و محسوس است. حالا چیزهای دیگری هم هست که آن ها را نمی گوییم. همین قدرش که این وقتی می گفت، بچه ها می گفتند: «حاج آقا، این دیگر آخر ایثار بود که می گفت ظرف ها را هم می شویم.» در میان پسرها، شستن ظرف ریاضت است. کسی که این را قبول کند، خیلی [ایثار کرده]. بعد، آیا این [جوان] از جهت جسمی با پارسال فرقی کرده بود؟ چه شد که پارسال آن قدر توانش کم و ضعیف بود و امسال این قدر بانشاط و پرتوان بود و تازه چقدر کارهای زیادتر هم انجام می داد و یک ذره هم احساس ضعف و سردرد نمی کرد؟ یک محبت که در وجودش، یک مرتبه از محبت بیدار شده بود – این هم آخرین مرتبه اش نبود، یک مرتبه اش بود – هرچقدر انسان احساس شوق نسبت به کاری که بر دوشش است شدیدتر شود، قدرت و توانش بالاتر می رود، بدون

اینکه تغییری در بیرون ایجاد شود. تمام موانع بزرگ، وقتی توان بالا می رود، به صفر میل می کنند. توان که بالا می رود، موانعی که قبلاً او را زمین می زد و احساس می کرد نمی تواند انجام دهد، برایش مثل آب خوردن ساده می شود. هیچ ورزشی هم نکرده بود که بگوییم ریاضت کشیده و بدنش قوی شده. یک شوقی بیدار شد. اگر این بیداری و این تکلیف – که این بیداری است – در وجود انسان امروز، نسبت به این پیامی که رهبری دادند، یعنی مأموریت آخرالزمانی برای طلاب حوزه نسبت به عالم، آن هم نه فقط امروز، بلکه تا آخرالزمان و تا ظهور، ان شاء الله این پرچم و این سنگینی بار را احساس کند، آن موقع می بیند که همه چیز برایش کوچک و انجامش راحت می شود.

۴. حکایت نبی و کوه مسئولیت

به آن نبی گفتند: «صبح که بلند شدی، هرچه را اول به چشمت خورد، بردار بخور.» او بلند شد، از پنجره کوه را دید. اولین چیزی که دید. گفت: «خدایا، کوه را چطور بخورم؟» [اما با خود گفت:] «خدا گفته دیگر، خدا فرموده.» حرکت کرد به سمت کوه. آدم هرچه به سمت کوه نزدیک تر می شود، بلندی کوه بیشتر احساس می شود، چون زاویه دید تغییر می کند. از جهت علم زوایا، هرچه دورتر است، ضلع روبروی زاویه کوچک تر است. شما هرچه جلوتر می آید، ضلع مقابل زاویه بزرگ تر می شود و زاویه بازتر. آن قله را ببینید. می گوید: «هرچه به سمت این کوه رفتم – چون خدا فرموده بود، یقین داشتم که می گوید برو بخور – هرچه آمدم، این کوه کوچک تر شد تا رسیدم به آن،

یک لقمه شد، برداشتم خوردم.» که دیدم این – در بعضی – نقل‌ها مختلف آمده – خشم من بود یا غضب من بود که مانند کوه بزرگی جلوه می‌کرد و انگار نمی‌توانستم آن را کنترل و مهار کنم. حالا مثال می‌زنیم. این وقتی که با آن نگاه الهی رفتم، این کوه شد یک لقمه، برداشتم خوردم، تمام شد. اگر این باور در احساس مسئولیت و باور جهانی برای انسان پیش بیاید، می‌بیند که کوه مسئولیت جهانی که خیلی برای انسان بعید می‌نمود که بتواند قدرت خود را در آنجا آشکار کند، برایش یک لقمه می‌شود، چون باور دارد.

نتیجه‌گیری و دعا

۱. حفظ قلب و احساس تکلیف همگانی

ان شاء الله... امشب نشد، می خواستیم بحث حفظ قلب را داشته باشیم که از آثار جوع بود. یکی اش این بود که «مِیرَاثُ الْجُوعِ الْحِکْمَةُ وَ حِفْظُ الْقَلْبِ» (بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۲۱، با اندکی تفاوت). حکمت را گفتیم، حفظ قلب را می خواستیم بگوییم که بحث بسیار شیرین و عالی ای بود. ولیکن این بحث هم بحث بدی نبود که یک احساس تکلیفی در وجودمان ایجاد شود. و آن‌هایی که طلبه‌اند، این بار را [احساس کنند] و آن‌هایی که طلبه نیستند، [دیگران را] سوق دهند به اینکه چه افراد قوی‌ای را برای این بار به این سمت سوق دهند و به این جهت کمک کنند. یعنی باور کنند نگاهشان به طلبه‌ها و حوزه، نگاه به کسانی که کاری ندارند و جایی نیستند، نباشد؛ بلکه نگاه به اینکه این‌ها زیر بار مسئولیتی رفته‌اند که چند هزار سال انبیا و اوصیا و یاران و مؤمنانشان به اینجا رسانده‌اند و اکنون بردوش این‌هاست که مردم را با خودشان همراه کنند و به آن مسیری ببرند که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) راضی و مطلوب حضرت است.

۲. باور به حضور و یاری امام زمان (عج)

و حضرت کمک می‌کند. باور هم بکنیم که امام در صحنه حاضر است. امام ما، امام قائم غائب است. درست است که غائب است، بدنش غائب

است، اما نظام تأثیرش قائم است. اگر این را باور کردیم، سربازی یعنی در محضر این فرمانده کار کردن. و لذا این فرمانده را اگر برای خودمان ملموس و محسوس دیدیم، هیچ‌گاه احساس خستگی و رخوت نمی‌کنیم. یعنی شما اگر بخواهید بخواهید، باید احساس کنید که دیگر خسته [نیستید]، نه اینکه خستگی احساس کنید؛ احساس کنید می‌خواهید یک تجدید قوا بکنید و بخواهید. یعنی این قدر انسان خستگی ناپذیر می‌شود که اگر می‌خواهد، نه از روی اینکه دیگر حال ندارد، نه، این توان کم نمی‌آورد. انبیا احساس خستگی نداشتند. به جایی می‌رسد که می‌بیند باید خواب هم داشته باشد تا قدرتش مضاعف شود. با این نگاه، لذا خوابش هم مأموریت می‌شود، به امر الهی است؛ نه اینکه تا کسی- کتاب بردارد، چشمانش روی هم برود و وارد عالم ملکوت شود! بالاخره خدا رحمت کند آیت‌الله بهجت را. ایشان فرمودند استاد ما، مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین غروی کمپانی، سه چیز از خدا خواسته بود. یکی اش این بوده که از عالم مثال وارد آخرت شود. حالا دو تایی دیگر [بماند]. از عالم مثال... گفت اول مثلاً شاید ما متوجه نبودیم که از عالم مثال وارد آخرت شدن به چه معناست. بعد ایشان در عالم رؤیا از دنیا رفتند. یعنی در خواب که بودند، از دنیا رفتند. یعنی آن خوابشان، خواب نبود، ورود در عالم مثال بود. آنجا مشغول سیر بودند که از عالم مثال وارد قیامت شدند. این هم بیانی است که آیت‌الله بهجت نسبت به مرحوم کمپانی داشتند.

دعای پایانی

ان شاء الله خدای سبحان خواب و بیداری ما را در این احساس مسئولیت جهانی [قرار دهد] که ببینیم چقدر می توانیم با باور به توانستمان ... ان شاء الله خدا ما را کمک کند، این باور را به ما بچشاند و عزم در این باور را به نتیجه و ثمر رساندن، عزمش را برای همه مان ان شاء الله قرار بدهد. ما را اولوالعزم قرار بدهد ان شاء الله. خدای سبحان ارتباط ما را با امام زمانمان محکم تر از گذشته قرار دهد. باور به اینکه سربازی امامان را احساس کنیم، ببینیم، ارتباط داریم، ارتباط مستقیم و احساس مستقیم ارتباط را ان شاء الله به ما بچشاند. ان شاء الله خدای سبحان پرچم این انقلاب را، پرچم این جمهوری اسلامی را، به زودی زود به دست صاحبش برساند. ان شاء الله خدای سبحان چشم ما را به جمال امامان روشن بگرداند. ان شاء الله خدای سبحان به مقام معظم رهبری طول عمر با عزت و نفوذ کلمه عنایت بگرداند. دشمنان این نظام اسلامی، دشمنان محور مقاومت، مستکبران و صهیونیست ها را به زودی زود ان شاء الله نابود بگرداند. برنامه ای دارند، ان شاء الله استفاده می کنیم. تا [دوستان] تشریف بیاورند، یک توسلی برای اینکه سربازی مان را تثبیت کنیم، [داشته باشیم]. تا [آن ها] بیایند، توسل داشته باشیم. کوتاه هم هست. دوستانی که می رسند، حالا بعضی ها کار دارند، آن هایی که می رسند، این چند دقیقه را در توسل ان شاء الله در خدمت هستیم. تا تشریف بیاورند، با صلوات استقبال می کنیم. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

